

روستقف ناما ايراني

بسم

دکتر فریبا ذوالفقاری

ذوالفقاری، فریا، ۱۳۴۹.

روی سقهای ایران / نویسنده فریا ذوالفقاری -

تهران: اوسان، ۱۳۸۶

م. ۱۵۹ ص.

شابک ۹۷۸-۹۶۴-۷۲۶۴-۰۶-۰۸

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا

موضوع: ذوالفقاری، فریا ۱۳۴۹ - خاطرات - نامه‌ها و یادداشتها

۲۷۲ و ۸۰۵۶ / PIR

رده‌بندی دبیری: ۸۴۸/۳

کتابخانه ملی ایران: ۱۰۶۹۸۰۴

نام کتاب: روی سقهای ایران

نویسنده: دکتر فریا ذوالفقاری

پیشگفتار: محمدعلی ذوالفقاری

ویرایش و مقدمه: عصمت امین

قطع: وزیری

لیتوگرافی چاپ و صحافی: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی - سازمان چاپ و انتشارات

چاپ اول: پاییز ۱۳۸۶

تعداد صفحات: ۱۵۹ صفحه

تیراژ: ۳۳۰۰ جلد

ناشر: انتشارات اوسان

تهران - خیابان کریمخان زند - شماره ۶۳ - تلفن: ۸۸۸۳۶۳۸۹ - ۹۰

شماره شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۷۲۶۴-۰۶-۰۸

قیمت: ۳۵۰۰ تومان

پیشگفتار

فاطمه پاره تن من است، هر کس
او را بیازارد مرا آزرده است.
حضرت محمد (ص)

امروز ۸۵/۶/۳ است و من این جمعه زیبا را در خانه دریا، کنار ساحل زیبای
دریای خزر به سر می‌برم.

مدتهاست توانسته‌ام بیشتر مثبت‌ها را ببینم و خداوند بزرگ را برای الطافی که
در اختیار ما گذاشته است همواره شاکرم.

در فکر آن بودم که مقدمه‌ای برای کتاب "روی سقفهای ایران" فریبایم بنویسم که
یکدفعه یادم به گفته پیامبر بزرگ اسلام حضرت محمد (ص) افتاد که فرمود:
فاطمه پاره تن من است، هر کس او را بیازارد مرا آزرده است. چرا پدرها اینقدر
نگران حال فرزندان خود مخصوصاً دخترهایشان هستند. پدرها اغلب دخترها
را با یک نوع نگرانی، آنهم نگرانی خاصی نگاه میکنند. بالاخره یک روز دختر
من هم از خانه‌ام می‌رود، آیا در خانه جدیدش چه وضعی پیدا می‌کند. آیا
می‌توانم خود را در آن لحظه جدایی کنترل کنم؟ آیا سرنوشت برای او چه

خواسته و هزار آبی دیگر.

فریبا یعنی کسی که با تولدش مرا از جوانی و ناپختگی و غرور و هزاران خطر دیگر، به راه تعادل و میانه‌روی، واقع‌بینی و دوری از سراب‌ها کشانید.

یکسال و نیم بیش نداشت که مشکلاتش شروع شد و ما هر روز و هر دقیقه به او فکر می‌کردیم، خدایا فریبای من چرا اینقدر رنجور و ضعیف میشود.

و بالاخره با عمل پلیپ او نجات یافت و مادرش نذر کرد که او دکتر شود.

و فی‌الواقع هم پایه پایش رفت تا او دکتر شد و امروز او مطالبی را که از قبل آماده کرده بود تحت نام روی سقفهای ایران تنظیم نموده که آماده چاپ شده است.

دروود و سلام بر پدر بزرگش مرحوم غلامحسین ذوالفقاری، گردآورنده کتاب رهنمون که او این راه مقدس نویسندگی را به ما آموخت.

شما ای خواننده گرامی بدان که هر مطلب و هر تجربه‌ای ممکن است روزی گره‌گشایی برای همنوعی باشد. اگر میتوانی تجربه‌هایت را بنویس و در اختیار دوستان و نزدیکانت قرار ده.

فریبا مانند هزاران جوان ایرانی دیگر که باید با چنگ و دندان علیرغم مشکلات، مردانه در خلاف جهت آب شنا کنند، کوشش کرد و برای رسیدن به اهداف والاتر از کلیه مراحل نوجوانی و جوانی گذشت کرد.

درس، درس و درس، امتحان، امتحان و امتحان، کار و کار؛ و ثمره تلاش او امروز تخصص در رشته مغز و اعصاب و فوق تخصص در دو زمینه این رشته می‌باشد و انشاءالله او پرفسور این رشته میشود و منشاء خیر و گره‌گشایی و دلی

را شاد کردن.

خدایا او را کمک کن، یا علی مدد.

در خاتمه انتشارات اوسان امیدوار است بتواند با چاپ آثار ارزشمند، سهمی هر چند کوچک در توسعه کتاب و کتابخوانی داشته باشد. در اینجا از زحمات کلیه افرادی که باعث پیشرفت فریبا شدند بویژه عمویش جناب آقای منصور ذوالفقاری سپاسگزاری می‌نمایم. درود و سلام بر شادروان پدر بزرگ و مادر بزرگش.

پدر ۸۵/۶/۳ مازندران

محمد علی ذوالفقاری

مدیر مسئول انتشارات اوسان

مقدمه

فریبا دختر خوبم

باز در هواپیما نشسته‌ام و ساعتی را غنیمت شمرده، نوشته‌هایت را برای تصحیح قبل از چاپ خواندم، ولی باید بگویم من از تصحیح عاجزم! تو با وجود اینکه با مهربانی کنار بیمارانت می‌نشینی و آنها را بیش از قدرت دارو از نظر روحی درمان می‌بخشی، اما در نوشتن جفا می‌کنی! تو به خواننده رحم نمی‌کنی! تو نمی‌گویی کسی که می‌خواند در چه مقام و در چه سنی است! تو چنان بر قلب و روح خواننده می‌تازی که امان از خواننده می‌گیری و اگر ذره‌ای احساس در وجود خواننده باشد تو شلاق‌وار می‌زنی و می‌تازی و تا او را به گریه نیندازی دست بر نمی‌داری!

دخترم، نوشته‌های تو فقط ادبی نیست که ادبی را با واقعیت در هم آمیخته‌ای و چه زیبا گنجینه‌ای ساخته‌ای! نوشته‌هایت بسیار، بسیار زیباست.

امیدوارم همواره در کنار طبابت به نویسندگی هم ادامه دهی.

امیدوارم همانند قلب شفافت در زندگی پیروز باشی.

به تو افتخار می‌کنم.

به پدرت که به خاطر تو و خانواده‌اش بیست سال مشکلات دوری از ما را تحمل
کرد تا تو به اهدافت برسی افتخار می‌کنم.
دست علی به همراهتان، خدا یارتان

مادر ۸۵.۱۱.۱

عصمت امین

www.ketab.ir